کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه: دستور سلوک طریقه خاکسار، رساله در جفر و غیره

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۴۱۲

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۵۷۷

۱۷۴۱۲ / ۲۰۸۵۷۷

هو حق یا علی مدد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة وا
السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین
الطاهرین اما بعد بدانکه این رساله ایست
از مای عارف علی شاه طالب این خادم الفقرا
قدرت علی شاه ولد محمد و پوشیده نماند برادران
طریق اولیاء الله که در سنه هزار سیصد بیست

عارف علی شاه در تکیهٔ حضرت علی شاه از
دست حضرت علی شاه پیاله نوشیده و بجا بنده
منزل فاقه مشرف گردیده و برادران طریق
اولیاء آنکه در حق این فقیر مولای متقیان محبت
بفرمایند انشاء الله تعالی و برادران طالبان طریق اولیاء الله
را پیروی کنند که از امر الله و رسول الله فقد قال الله
تعالی الله تعالی تبارک و تعالی ما خلقت الجن و الا
نس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس و
ملک را از برای عبادت امام بفرماید لیعرفون یعنی
فهمیدن و دانستن اول باید فهمید بعد از آن باید
عبادت کرد که قبول درگاه الهی شود

عهد الله اول عهد الست شریعت دویم
عهد الست طریقت سیم عهد الست حقیقت
چهارم عهد الست معرفت بدلیل آیهٔ واقعه کریمه
وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ اِلَّا الَّذِیْنَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا
بِالصَّبْرِ آیهٔ عهد الست اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یَا بَنِی
آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِیْنٌ
آیهٔ بلد اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَیْنِ
وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا
اَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَةُ فَکُّ رَقَبَةٍ طالب بدن
واجب پیاله است پیاله از دست پیر نوشیدن

واجب است پیاله بدست سید بهر طالب تا حل کند
تا از درگاه رب العزة نرسید نباشد چند روز کم شده
بودیم در این جهان تا آدم بر سر راه پیران تا دست مرا بگیرند
در کسوت فقر خود در آوردند لقمه فقرا بر من حلال
کنند بدین گونه پیران و مرشدان که هشت چیز بمن
دادند اول کلاه دوم شجره سوم ریاضت
چهارم قاف کنج قناعت پنجم حلم مقراض مهر محبت
ششم کلاه ربانی هفتم کودک عبدال حقانی هشتم ستار
گفت محمد المصطفی ص در خرقه سه رقعه جبرئیل گفت
آورده محمد ص گفت پوشیدم مرتضی ع گفت
یا محمد نظر دیانت کن که این خرقه امانت است

و دیده ننیت آنکه ذات احد است و آنکه ذات
او محمد است و آنکه ذات او با جمله نزاع عالم است
و آدم است و از درگاه آواز بر آمد یا ابن عیسی زاهد
کن و موسی واحد کن صدق قول است قول جلوه
کردم در نظر باده شاه حقانی پیاله مرشد طلال است
طالب شدن واجب است موافق آیه کریمه ان شکرتم
کنا تقدیرا
اثبات دوازده پیاله [illegible] پیاله
اول قدرت است بدلیل آیه القدرة لله و تقدس
از آن شده قدرت حق گشته ظاهر گروند معرفت را
آب طاهر پیاله دوم نور است بدلیل آیه کریمه
الحمد لله الذی وصل الظلمات والنور ز نور شعر
سید الله تواند دید در شبها و ماه پیاله

سیم عقل است بموافق آیهٔ کریمهٔ اول ما خلق الله
عقلهم نباشد عقل را زیب گلستان تفاوت چیست
بر حیوان از نی پیالهٔ چهارم عشق است العشق
ثابت مثل یوسف علی قلبه ز شور عشق رحمه
شد رجست ز اخکر عقل را تصور یابست
پیالهٔ پنجم زمین است بدلیل آیهٔ کریمهٔ اذا زلزلت
الارض زلزالها زمین را قدر از این گردیده پیدا
گران شد آدم خاک هویدا پیالهٔ ششم آسمان است
بدلیل آیهٔ کریمهٔ اذا السماء انشقت سما را رفعت
که هست چاره بود روزیکه گردد پاره پاره
پیالهٔ هفتم شریعت است بموافق آیهٔ کریمهٔ
شرع

شریعت که نبود انبیا را طریقت که رسید اولیا را
پیالهٔ هشتم طریقت است بموافق آیهٔ کریمهٔ الطریق
لقد رضی الله طریقت را رضا شد منزل اهل رضا
را با طریقت که کن وصل پیالهٔ نهم حقیقت است
بدلیل آیهٔ کریمهٔ و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا
الحق و انتم تعلمون ملک حق را تو ناحق که تو مردی .
حقیقت را طلب کن ره نوردی پیالهٔ دهم
معرفت است بموافق آیهٔ کریمهٔ ان الامر بمعروف
و نهی عن المنکر با امر شی کمر بند از تو حکم به
تجنی مگن نهی عالم پیالهٔ یازدهم
موت است بموافق آیهٔ ان الحی حی الموت زمان

موت را گر دید احیا   ز احیا مرهی از مکر اعدا

پیالهٔ دوازدهم حق مرشد است بموافق آیهٔ کریمهٔ
انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان
شانئک هو الابتر وسقاهم ربهم شرابا
طهورا   دوازده پیاله که گفته و فرموده شد
محمود پاشا که سر حلقهٔ لنگوته بندان هر که داند
داند و هر که نداند بگویم تا بداند طلب از طالبان عبارت
از سالکان نیست موافقان هست لنگوته بندان
بر محمد و آل او صلوات

اثبات چهار ضراب

در بیان فقرا ارباب طریق   بشنو از من یک حکایت ای رفیق
پیشوایان ره ارباب دین   آنکه بودند اهل معنی را یقین
گفته اند در باب بدعت سخن   سالکان راه پیران کهن

هر یکی

هر یکی را معنی فرموده اند   سالکان راه حق بنموده اند
گفته اند در صورت اهل تراش   چهار ضربست پنهان نه فاش
از تراشی صورت اثبات آن   از جهت معنی آیات آن
اولین تراش سبیل آنکه رسد   پس دیگر ابروست ای اهل نظر
ضرب سه اول بود ای مقتدا   دل ز مهر دنیوی کردن رها
معنی ابرو حجاب ای ذا حق   دل ز مهر دنیوی کردن رها
از پی ابدا حق دانه چیست   گر بخد حق نیست بر بدنست
از تراشی ریش ای اهل صفا   نزد مردم باش همچون خاک پا
بعد از آن گویم شنو از تیغ جنگ   از تنوره گویم از پالهنگ
تیغ سنگ نفس خود را کشتن است   از هوای نفس و آن بگذشتن است
این تنوره پوشش عیب کسی   پالهنگ باشد شکست دست نفسی
معنی آن چهار باشد آن چهار   بشنو از من این نصیحت گوش دار

خوش بگفت شاه مولی جلال ازبران فقر باشد یاده کار
آمین محلقین و مقصرین لا تخافون لیعلم ذلک فتحاً
قریب صفتین صفاً صفاً و اذا جاء ملکوت
صفاً صفاً

اثبات شربت

گوش کن از ثبوت شربت گنم آن بگم تو خود بین
احمد شربتیم ز احمد ماند شب معراج چون براق براند
چون رسید آن به گنبد بادی که کلید دار او بد آن حیدر
دست بر در زد و سلام گفت شخص آمد و سلام گفت
کیست تو گفت خالق تو که ز اسرار غیب جارق تو
گفت منم احمد پیغمبر ابن حکم کننده خبر
گفت پیغمبر هم خدا ام بنده حق علیم الله
باز برگشت برمبالغه گفت مصطفی شریف را گفت
کی

که منم شاه حقیر فقیر گوش کن آنچه گفته اند بگیر
گفته ام لا اله الا الله شاه القوم خادم الفقرا
باز شد در باز خانه حق مصطفی رفت چنان از پی
یکنشان یک بود همه یک رنگ مصطفی یک بود
چون بام خدا آن جا شد پدیدار کرسی زهرا
کرسی آمد نهاده اند میان که تو بود بهتر زمین زمان
بنشین خادم فقیران باش ساقی مجلس فقیران باش
جام آورد چون نهاده پیش نور بارید بالفرق سر پیش
مصطفی دید دانه در جام مصطفی کرد خاک تمام
داد بر هر یکی ز شربت آن در دآن باند ذخیره آن
درد نوشید مصطفی شریف باز برگشت خانه شریف
هر که شربت علم بکند باید این نکته را رقم بکند

تا بدانند عارفان بالله   در جهان از که بمانده است آثار

خوش بگفته محمد ستار   بحق یارا باجد مختار

بار الها بحق بوزره عین   برسانش بکربلای حسین

علیهم [illegible] و اثنی عشر امام [illegible] طهورا

اثبات پنج منزل

گوش کن ای عارف صاحب کمال   پنج منزل از زبان اهل حال

ایکه رجوع کار مشکل میکنی   گفته گوا پنج منزل میکنی

پنج منزل هست پیدا و نهان   نزد عارف جملگی باید عیان

لیک باید چونکه منزل رس بود   عارفان صاحب جلی بود

کی بدعوی صاحب منزل شند   هر کسی صاحب دل شند

در طریقت آن کسی صاحب دلست   از حقیقت خود عین راه منزلست

عارفان چو پنج منزل طی کنند   مرده صدساله را زنده دم کنند

شند

شد مخفی منزل اول بود   لیک اینجا پای خود در گل بود

قاب قوسین است ثانی منزلت   بشنود آنرا در اینجا مشکلت

گر بپرسند تا رقیدین در کجاست   نفسش با داغین منزل [illegible] راست

منزل سیم جهاز زینت است   نه جهاز زر [illegible] سفال جنس راست

اینجا جهاز [illegible] که دانند عارفان   گر بدانی خواهمت از عارفان

منزل چهارم بود قفل کلید   معنیش را کس بداند جز مرید

گر مریدان طالب بر خبر شود   بگذر از دنیا و از بود و نبود

گر مریدی معنیش را باز گو   حاجتش [illegible] گو

منزل پنجم وفا باشد وفا   گر وفا داری دلت باید صفا

گر وفا باشد بود حیدر را بنود   گر وفا بنود ارادت را چه سود

از وفا داری اگر بندی کمر   بشنوی از پنج منزل با خبر

این است پنج منزل ای دانا   رونق ملک جلالیها

اثبات خاک نامه

خاک پاکست پاک از خاک است — آدم از خاک نور افلاک است
آدم از خاک چون هویدا شد — دُرّ دریای عشق پیدا شد
امر شد از خدای رب جلیل — که برد سوی خاک عزرائیل
چهار قبضه ز خاک بردارد — تا که آرد بدست بسپارد
قبضها یعنی هزار درهم بود — آخر یعنی یکی اضافه نمود
قبضهٔ از یمین چه زیبا — دیگران جنوب هم زشمال
گر تو داری خبر ز خاک بسیط — هر که آمد جهان ز خود چه پدید
دید بر حقیقی آن خجسته لقا — همه از نور حق شدند پیدا
خاکساران کون عرفانند — طالب فقر شاه مردانند
خاکساران که طینت را — طالب فقر ترک زینت را
هر که درویش شد و آن جمله — او مرید است بشنید والله
بالا

چهار پیر اند اهل فقرا — گشته اند خاکسار اهل فنا
بعد شهباز شاه شکر گنج — ذات پاک حق پیر و گنج
پیر و نور نهال گنج روان — هست سید جلال عالی شان
معنی خاک نامه را دانم — بر طریقت و فایتی خوانم
در کف پای عاشقان شو خاک — تا شود واصل نور افلاک
خاک شو خاک تا روید گل — که بجز خاک نیست مظهر کل
خاکها شد گر تو بیدار شد — روز شب در مقام ربانی است
خاک را چون که حضرت ازلیست — این کرامت ز خاک عالی است
خاک ز خاک بسیط آدم شد — زان سبب سرفراز عالم شد
الف از نور پاک او آمد — زان سبب رتبه اش بلند آمد
امر شد چون بکاف کن الله — به بن آدم از ره تقوا
آنچه باشد وجود در عالم — خلق از خاک شد ز روی کرم

همه از خاک گشته ایم حاصل   باز بر خاک میشویم واصل

این همه شد اثبات خاک گنبدیها   روشن است مسلک جلالیها

این همه شد اثبات خاک بندیدان   تا نمانی تو مضطر حیران

این است اثبات خاک نامه ناطق   که بیان کرد سر است صدق

یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول

الکافر یا لیتنی کنت ترابا   کودک ابدال نامه

نکته گوشتی گشته زد درون نان   تا بیابی رموز درویشان

نکته کودکان ز من بشنو   یاد دارم ز کامل بشنو

نکته کودکان ابدالان   جمله اثبات میکنند ایشان

ای برادر اگر همی خواهی   تا بیابی رموز درویشان

حاجت عارفان حق میکنم   تا نمانی تو مضطر حیران

حاجت اهل حق بنمودم   باشی روشن چه شمع در میدان

ابراز

گر ز پیر مریدت پرسند   از که مانده است اندرین میدان

مو بدست کرد چه رشته این   هست استاد اوست مردان

کودک ابدال را سه پیر بود   گر بپرسند نامشان بر خوان

نام اینها سه پیر عز جلال   آدم شیث موسی عمران

پنج چیز است کسوت فقرا   وقف کردن بکودک ابدالان

پوست تخت تفرقه انداز   کفنه رشته را از آن زندان

صاف سنگها صاف از سلمانها   برگ سبز است بر مجلس شان

حاجت پیر چون کنی از دل جان   بچه را که برده بود سلطان

عشق نوش کرد در حیات جهان   آفرینش بود همی است بدان

گر بدانی تو بطن تلقین   عاجز و مضطر سرگردان

نکته ات الحمی عمر باشد   تا نباشد ز راه فقر امان

در باب چهار نفس وحید چهار مقام

یاد دارم من ز پیران کهن — بشنو ای طالب تو از من این سخن
گر همی خواهی که گردی باخبر — همچو مردان راه حق رو تو بسر
بشنو از آفاق انجم یک زمان — تا بگویم در پیش تو یک بیان
چار نفس خویش را باید شناخت — تا نکه آن نشناخت عمر خود بباخت
جمله اندر جسم تو پیدا بود — آنکس داند که او بینا بود
اوّلینش مطمئنه آن فلان — نفس تو اماره باشد بعد از آن
سیّم لوامه باشد در وجود — این سخن از قول حق باید شنود
بشنو از ذات صفات بدن تن — از سر و گوش و چشم هم زبان
آسمان باشد سر تان مردکار — هر دو گوشت مشرق و مغرب شمار
چشم تو خورشید باشد در وجود — پس زبان در ذکر حق باید گشود
این بدان باشد زمین در راه حق — پس کواکب دانش آمد در سبق
علم حق دریای بی‌پایان بود — پیش هر نادان کجا آسان بود

بعد از آن

بعد از آن بشنو سلوک اهل دین — این چنین گفتند در راه یقین
دل از این دنیا چو آن برداشتند — جیفه را پیش سگان انداختند
همچنان گفتند اهل اختیار — همچنان رفتند آن مردان کار
گر مریدی طالب راه خدا رود — بگذر از دنیا که از بود بنود
مرشد کامل طلب کن از خدا — تا رهاند او ترا از ماجرا
گر تو اندک راه حق آگه شوی — که شوی گمراه اندر ره شوی
این مقام فقر باشد چهار چهار — یک بیک را با تو گویم اهل دل
گر تو اول بگذری از خویشتن — در دوم تارک شوی از ما و من
باب سیّم رو توکل پیشه کن — راه دیدن تو ترک توشه کن
باب چهارم گر بردن کن زبر — گر همی خواهی ز حق باشی باخبر
باب پنجم با همه اهل جهان — با تواضع باش تا یابی امان
باب ششم بگذر از ما و من — تا ترا مردم بخوانند آدمی

باب هفتم گر برون کنی ز سر   گر بخواهی ز حق باجر

باب هشتم نفس را ده گوشمال   بهر خدمت پشت خم کن همچو هلال

باب نهم بگذر از فسق فساد   مرد نمام غیبت نگوید ز جبار

در دهم غیبت مگو با هیچ کسی   گر تو مرد عاقلی بشنو نفسی

در ده یکم چشم بد با کس مبین   در ده ۱۱ راحت با کانی نشین

در ده ۲ کاهلی باید که او   تا توانی بگذران از رنج بود

در مقام چهارده ای مردگان   ترک باید کرد از دزد و قمار

در مقام پانزده ستار باش   شانزده از بحر حق بردار باش

هفدهم از راستی شمع فروغ   در مقام هجدهم کم گو دروغ

نوزدهم از علم داشتی رنج بر   تا ترا مردم نگویند بیخبر

بیستم آخر چون تو بگذار نماز   در مقام بیست یک روزی نیاز

بیت یکم رو توکل پیشه کن   راه را دیدی تو فکر توشه کن

بیت ۵ فقر فقیری پیشه کن   راه را دیدی تو فکر توشه کن

بیت

بیت سیم کوشش در کسب کمی   جهد کن تا تو شوی از اهل حال

بیت چهارم بگذر از غیر شرار   در ره معصوم باش برقرار

بیت پنجم رو رضای حق بجوی   گر بخواهی ز مردم آبروی

بیت ششم کوشش در عشق مشائخ   در مقام بیست هفتم هوشیار

بیت هشتم بگذر از خود نشو خراب   مرد نمام غیبت بدارند در حجاب

بیت نهم دیده را نادیده کن   گل نگر اندر بین گل دیده کن

در مقام سی اگر مرد رهی   ترک باید کرد فعل کم نهی

سی یکم حضور شهی باشد از بر   سی دوم خویشتن را مرده گیر

در مقام سی ۳ سر دل است   هر که این داند مرادش حاصل است

سی چهارم گر بخواهی منتظر   بهر خدمت بایدت بستن کمر

سی پنجم خلوف طوفان یار گیر   سی ششم اندر کان ۷ دست گیر

سی هفتم تو مکن آزار کس   سی هشتم پاک باید در نفس

شش نهم از غیرت محبت محو
در مقام چله کم کن گفته گو
چله یکم توبه و ضو هرگز مباش
چله دوم باز آتش با خراش
چله سوم از خدا حق یار باش
چله چهارم از بدان بیزار باش
هر ش بگفت سید مولی الجلال
از برای فرق باشد یادگار

اثبات لنگ

اول از لنگ بنی بم ادا
بطریق روی آن فقرا
سخن لنگ تو ز بنده گشنو
بردارم ز کامل آن بشنو
کرده روزی گذر رسول آه
بر یکی گنبدی زبرد رهوا
گنبدی دید سبز شد آنجا
یکدری دید از ثبت آنجا
بیشتر رفت حلقه بر در زد
پشت در آمده بکرده ندا
گفت تو کیستی بگو با منه
خواهی آمد بمنزل فقرا
گفته است شفیع روز جزا
مومنین را دلیل راه نما
در بروی ش به بست باز رفت
گشت مضطر از آن رسول خدا

آمد

در زمان جبرئیل نازل شد
در بر پادشاه با فرها
گفت این است منزل چهل تن
جمع هستند چلتنان آنجا
زد بدر حلقه بگفت منم
سید القوم سرور فقرا
در گشودند بر رفت درون
چلتنان دید با رخ زیبا
روز آدینه بود وقت نور
وقت سحر رسید لنگ اینجا
اول لنگ داد سرور نال
بعد از آن نه شهانه بیز آن را
شاه قطب جنید را دادند
او بمنعه شاه عزعط
بیت آن لنگ را از روح خطاب
گفته از چلتنان شده برپا
گشت محمود با طلا بقی
که مریدی بد از شه والد
کرده او رسم در جهان ظاهر
گشت ظاهر بقدرت یکتا
دست بر دست رسیده بر این
تا شده جلوه گر بمیدان
این است اثبات لنگ ای دانا
روشن مسلک جلالیه بخرا
لنگ زیر لنگ با لد لنگ شرح مصطفی لنگ بستم محو گشتم ترک کردم

هرچه دارى صرف كن در راه هو لن تنالوا
البر حتى تنفقوا مما تحبون و ما تنفقون
من شيء فان الله عليم

اسم طالب و مطلوب
عارف علیشاه طالب قدرت علیشاه
قدرت علیشاه طالب روشن علیشاه
روشن علیشاه طالب رونق علیشاه
رونق علیشاه طالب ذره علیشاه
ذره علیشاه طالب نور علیشاه
نور علیشاه طالب صدق علیشاه
صدق علیشاه طالب صدق علیشاه

در عمل تجیب کامل بیاورد یکعدد بیاید [illegible] نزدیک
او بود زیاده لطف بکند توان برد الله خدا بکند به
نخود یکه سوراخ نشود بیاورد حمد بکند دانه ملخص و چار
دانه [illegible] یک بار بگوید تا حب الذرین بگوید و بعد
بگوید حمد که فاتحة الکتاب [illegible] بخواند و ابجد و الا آخر
که ظهفغ [illegible] بخواند و باد [illegible] تلفظ شود بگذارد او تور
بیاورد تا [illegible] دانه را بخواند و آن [illegible] تا یک بار آیة
الکرسی و آیة قل اللهم تا آخر بخواند و باد این [illegible]
دانه که توی [illegible] بد و بعد اسم مطلوب خود با
اسم [illegible] علان [illegible] و در این [illegible] دانه
تلفظ بکند او و بعد باز [illegible] دانه تلفظ بکند سابق
یا حب الذرین و فاتحة الکتاب و ابجد الا ظهفق
و بخواند روی کاغذ که اسم آن نوشته است گرد
تلفظ [illegible] بخواند و بگذارد و بعد یک دفعه آیة الکرسی

و قل الله و ۳ مرتبه سوره قریش بخواند و را و بدهد
و بعد آن لقمه بهایه و روز او بخواند و ۳ سیخ
از چوب انار شیرین یا سیب شیرین قبل از اینکه
تر اشد حاضر داشته باشد بعد از اینکه آن لقمه
[illegible] بهایه خورد ملقه گذاشته و او بوده سیم سیخ
که تراشیده بود را و سیخ یکدکه سر با تحت چیک
بنده و بکنار آتش دفن بکند محت شده بهید الو

اگر کسی را دیو یا پری زده باشد اول نیت چنین کند که یا الله مفرت رسانی
و غنمان فلان بنت فلان را بحکم این آیه مسخر شده در طاس
ظاهر شوند باذن خدا تعالی و بامر سلیمن بن داود ع
بسم الله الرحمن الرحیم ان ربکم الله الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام ثم استوای علی العرش یغشی
اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات
بامره الا له الخلق والامر تبارک الله العا
لمین و صاحب مرض را بیا ورند و در ناخن دست او سوره اخلاص
بنولیسند و طاسی را پر آب کنند و در شکم کارد فولاد بنولسد انه
من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم

ان لا تعلو

ان لا تعلوا و اتونی مسلمین و لقد علمة الجنة الهم
حم المحهطر و بحق خاتم سلیمان بن داود و بحق محمد
المصطفی صلی الله علیه و اله وسلم فسیکفیکهم الله وهو
السمیع العلیم و رب اعوذ بک من همزات الشیطان
و اعوذ بک ان یحضرون بسم الله الرحمن الرحیم قل
اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا
سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به
ولن نشرک بربنا احدا و انه تعالی جد ربنا
ما اتخذ صاحبة ولا ولدا و انه کان یقول سفیهنا
علی الله شططا یا معشر الجن والانس ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموت والارض فانفذوا
لا تنفذون الا بسلطان افحسبتم انما خلقناکم
عبثا و انکم الینا لا ترجعون اذ الاغلال فی اعناقهم
یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون و الله
اعلم بما یوعون واگر سوگند بر طاس فرو خواند بحق توراة موسی
و انجیل عیسی و بحق زبور داود و بحق فرقان محمد المصطفی
صل الله علیه و اله اخرج لعظمة الله اخرج بسلطان

الله اخرج لما حرج ادم من الجنة ويونس من
بطن الحوت اخرج اذ نلله تعالى العلى العظيم
لاحول ولاقوه الا بالله العظيم بسم الله الر
حمن الرحيم قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن
فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا يهدى الى الى
الرشد فامنا به ولن نشرك بربنا احد
وانه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولد
وانه كان يقولو سفيهنا على الله شططا اربا
كربا سجوک مسلسل بحق لا اله الا الله محمد
رسول الله كهالٍ وخاسرٍ حالا گا بالا تعلو
تعلوا الوجى من مشارقِ ارضها ومن مغا
رب ارضها والكون الضها وخراب ارضها
بحكم سلمان ابن داود ع

در عمل شامل جمیع اعمال سهم مرادات صورت آدم بر کاغذ کشد یا از موم
یا ارزیز یا از قلع ب ز د و حروف آفتاب بر سر دو رونی بنویسد ح ه
ع ی . و حروف عطارد بر دستهای نی بنویسد ب ص ث ذ
و حروف قمر بر پایهای نی بنویسد ج ل س ف و حروف مشتری ر
پهلو چپ بنویسد ط ق ک ض و حروف زحل بر پهلو راست بنویسد
د ن خ غ و حروف مریخ بر سینه ا ت م د و حروف زهره
بر فرج و دبر نی ش و ظ ذ و حروف آتش بر اطراف گرد نی
بنویسند پ چ ژ گ ڵا و بر شکم صورت نام آنکس و مادرش
اینجانب بنویسد و آیت از کلام که مناسب آن مراد باشد بنویسد و این
عزیمت بنویسد گرداگرد صورت و عزیمت اینست اقسمت
عليكم يا ارواح العلوية والسفلية بكل اسم حامل

مِنْ تَكْسِيرِ هٰذِهِ الْحُرُوفَاتِ مِنْ أَسْمَاءِ رَبِّنَا وَرَبِّكُمْ وَإِلٰهِنَا
وَإِلٰهِكُمْ وَمِنْ أَسْمَائِكُمْ وَمِنْ أَسْمَاءِ رُؤَسَائِكُمْ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَرْوَاحِ الْمُقَدَّسِينَ وَالْجِنِّ الْمُسْلِمِينَ ا
لْمُطِيعِينَ أَنْ تُعِينُونِي عَلَى حُبِّهِ عجبه وَتَهْيِيجِهِ إِلَى فلان ابن
فلان و بعد از ان صورت از ۳ پایه بیاویزد و اگر از برای دوستی باشد
بوی خوش و اگر از برای دشمن باشد بوی های بد بخور کند در زیر
صورت و سی چهل بار این عزیمت بر آن صورت بخواند اگر قمر در
برج آتش باشد در آتش عمل کند اگر در برج باد باشد از باد
بیاویزد و اگر در برج خاک باشد در خاک دفن بکند و اگر در برج
آب بود در عمل آب کند در آب عمل نماید مجرب است

باب احضار مجرب اگر کسی خواهد که کسی را از غیب خود بی‌تاب
و بیقرار گرداند باید که بگیرد موی سر مطلوب را در سوره
حدید بپیچد و در موم سفید گرفته و در زیر بغل راست

خود

خود گیرد که حاضر شود و اگر تاخیر واقع شود موی بسوزاند که
البته حاضر شود بسم الله الرحمن الرحیم
الم الم المص لا
الحمد لله رب العالمین الرحمن
الر الر المر الر الر
الرحیم مالك یوم الدین ایاك نعبد
کهیعص طه طسم طس طسم الم
و ایاك نستعین اهدنا الصراط المستقیم
الم الم الم یس ص ا
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
حم حم حم حم حم حم
علیهم و لا الضالین
حم ق ن
عمل احضار بغایت مجرب است

اگر خواهد کسی احضار کند از برای خود یا از برای دیگری بنویسد
این طلسم را بر هفت پاره نان گندم و نان را ریزه ریزه

کرده در آبی که ماهی باشد بریزد و اگر ماهی نباشد بمرغ خانگی
بده که بخورد زنهار زنهار که کسی از برای کسی یکبار
بیشتر نکند که بیم هلاکتست

و	و	و	و	و	و	و	و
ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك

ع	حو	ی	ل	ر	ط
ص	مے	حی	[illegible]	حموله	حو
۱۲	۱۴	حلا	حلا	علا	حلا

۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
و	و	ه	و	و	و	ط
و	و	ر	ل	ل	ی	ن

باسم فلان ابن فلان تمام شد

درخواص

در خواص سبع المثانی اینست بسیار نیکو و مجرب بدانکه
اگر کسی این سوره را بنویسد چنانکه نموده میشود بگیرد موی سر
آنکس که خواهد و در آن درون نوشته بگذارد و در پیچد
و در زیر بغل بگذارد چنانکه گرم گردد آنکس طاقت نتواند
آورد مجربست دیگر اینکه اگر بنویسد این سوره را
و در پیچد و موی سر او را بر رو کاغذ پیچد و آن کاغذ را
بموم گیرد و ملحه جر کند اگر مطلوب آمد چه بهتر و اگر نه موم و
در آتش اندازد باز اگر آمد چه بهتر و الا موی سر او بود در
آتش اندازد که البته آید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
الم الم الم الم الم کهیعص
مالك یوم الدین ایاك نعبد و ایاك
طه طسم طس طسم الرا الم

نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط
المآ الرا یس ص حم
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
حم حم حم حم حم حم
ولا الضالین باب هرکسی که این اسم را بنویسد و در زیر
والآ ق ن
زبان گیرد بخشم همه کس نیاید این است یا طیعوش
لطیعطیس هرکه بنویسد این طلسم را بتخم مرغ سیاه
در روز پنجشنبه در وقت چاشت در آتش اندازد در محبت بیقرار
گردد ۱۸ ۱۱۲و
۱۱۲ه لللاه ۵
اگر خواهد کسی از محبت خود بیقرار گرداند بنویسد با این
طلسم را بر نعل اسب و در اندازد محبت بیند
ک ا ک ۹ ۹ ک ا ک لا
عجیجه واساج
الحب

الحب بنویسد بر هفت پاره کاغذ و در گل گیرد و در آتش اندازد
که بیقرار گردد اسم اول علموم دوم علموط سیم یا طلطا چهارم
یا هلهطا پنجم هلهوت این پنج کلمات را بر پنج ناخن دست
راست آنکس بنویسد هر کلمه را در یک ناخن بنویسد و بعد از آن
دست بر بالای سر نهد و بخسبد چون بخواب رود اگر سبزه و نطع
بیند خوب باشد در آن رغبت باید کرد و اگر سیاهی و تاریک بیند
آن بد باشد احتراز کند افتادین قراتین هوهو
سوهن سوهن اگر کسی را بسته باشند یا اینکه بر جلال او
بسته باشند هفت روز بر چهارشنبه و یکشنبه بر یک عود درست
۲۰۳ اسم بخواند و در زیر دامن آنکس دود کند البته گشاده شود و اگر
اسم کسی از دارو و دشمن و غیره هاب کند بجان خلق کرده و بیط
و بعد هر یک ملفوظ بسته اند و بر هر یک یکبار سوره فاتحه را بخوانند

ویک یک را در آتش اندازد و گوید فلان ابن فلان را در آتش انداختم
بمهر و محبت و بحق سوره فاتحة الکتاب اگر بخیزی با انار بائیب
بهما عدد اسم مطلوب بخواند و بخورد آتش دهد از محبت بیقرار شود
دا اگر میان زن و شوهر سازگار نباشند با اسم هر دو بخوانند و بخورد
هر دو بدهند سازگار شوند و اگر در میان عداوت والشمس خوانند
بر چیز ترشی و تلخ بعدد اسم آن شخص عداوت پیدا شود سوره
مبارکه والضحی را تا چهل روز هر روز چهل مرتبه بخواند عاملی که از جهر
حلال بهم رسیده باشد در میان کیسه گذارد که آن کیسه کبود باشد یا سبز آن
کیسه بدید بعد از چهل روز آن کیسه را در جای خلوت دفن کند تا چهل روز
دیگر بعد از آن برود اگر عامل بهار بود چهل هزار شود و اگر چهل بود
خرج بکند و یک دانه بود در کیسه داشته باشد تا در حضرت حاجی عجب الله فرج

موسه ۲۸۴۲۴

اگر کسی را او یا دست او یا در مکول

بچه را بزرگ خار و چوب و استخوان رفته باشد باین طریق
بکرد این آیت المجوسی المجیب المعظم المجو
شهو

شهل بحق شهلای بحق یکصد و بیست هزار پیغمبر اگر پوست اگر
چوب اگر تیر اگر تیر اگر باد اگر مار اگر استخوان هستی از بنه
سفید برون آی بحق مادر سلیمان بر شاه پریان اگر انس اگر جن بحق
مادر سلیمان پیغمبر برون بیا برون بیا برون بیا افسون به بنه سفید
بخواند با دهن تر کند با آن موضع نهد بسم الله الرحمن الرحیم حم هیج
شعیان بیشها یا بحق نوح نبی الله و ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله
اگر پوست است اگر چوب است اگر استخوان برون آ بحق صدایقه مدرسی

بخور کواکب زهره عود سندل سفید عطارد عود سندل سرخ قمر عود کافور
اگر کسی خواهد به پیش کسی رود و خوف و ترس از او دارد با انگشت سبابه
دست راست بر پیشانی خود نویسد یا بدوح که البته ایمن باشد و حاجت
او روا شود

قمر مقاحتی	عطارد	زهره	شمس	
آسمان اول	آسمان دوم	آسمان سیم	آسمان چهارم	

مریخ	مشتری	زحل	احضار غایب ملاحاجب
آسمان پنجم	آسمان ششم	آسمان هفتم	

صدق غذا از سه ما بیاورد چند عدد با جلد و بر هر دانه ریگ

روی او هارون و بر روی دیگر شی نام غایب را بنویسد و بر ده

دانهٔ دیگر نام وغون و بر ده دانهٔ دیگر قارون و بر ده دانهٔ دیگر

شمرکان و بر پشت هر یک اسم غایب را نویسد و بر هر دانه سوره جن را بلا

بسم الله بخواند در آتش اندازد در حین حاضر شود جوشی جوشی

جوشی تقاشی تقاشی نقشوشی عزمت علیکم یا دنهش سکسکی

سکشی مسلپودو هبو اطش عطشلان لا قیش قالیش الی اهلک

وما رفعت والحمد لله رب العالمین

بجهت احضار غایب

ویغره دائره بکند بمشک و زعفران بر کاغذ دائره بکشد و بر دور دائره

حروف بیست هشت گانه را به ترتیب نویسد و دو دائره بزرگ بکشد

یکی در فوق یکی در تحت و اسم طالب و مطلوب در آن نویسد و اسما مذکوره

که در ذیل نوشته ملحق در همین میان دائره نوشته و بیست هشت میخ

آهنی کوچک خاص کرده بردارد و یک میخ و سطالف فرو برد بیت

هشت بار این عزیمت را بخواند اگر حاضر شد فبها والا بدستور بخواند

تا بیست هشت حروف تمام شود پس هر حرفی که مطلوب حاضر شود

نشان کند اگر هر وقت خواهد حاضر کند بدستور عمل نماید حاضر شود

و دائره را بدیوار رو بقبله بیاویزد بطریق دستور معمول بدارد

عزیمت

عزیمت اینست بسم الله عزمت علیکم یا سمعیلیائیل

یا ابدوریائیل یا نوبیائیل یا ردسیائیل بحق رب اق

ربکم بحق ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت

ثخذ ضظغ لا لا ان تفعلوا یهیج فلان بن فلان

الوحا الوحا العجل العجل العجل الساعة الساعة حروف

بیست هشت گانه اینست ا ب ج د ه و ز

ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق

ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ دائره اینست

دائره بزرگ بکشد
تمام عزیمت را
بنویسد



اگر چیزی از کسی دزد برده باشد چوبی بیاورد هر اینها را بتراشد
میان را سوراخ بکند در یک سر این اسما را بنویسد ۲۲۱۱ ۵۲۲۱۱۹
در سر دیگر این اسما را بنویسد ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۸ ک ۱۲ این اسما را
در کاغذ بنویسد ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۸ ک ۱۲ ۱۲ بیاورد کفشی زنانه
چوب را در میان کفش بگذارد و یک میخ در میان چوب سوراخ
بگذارد در دست نگه داشته باشد این دعا را بخواند بسر هر کسی
که گمان داشته باشد هر که این اسما را بنویسد در میان کفش
بگذارد این اسما را بخواند بسر هر کسی چرخ خورد بعد از آن جدا
جدا بنویسد بنویسد بگذارد باز این دعا را بخواند بسموث
بموث اسما باثی بسموث بموث اسما بنائی
کاتب حقیر غلام محمد خلف مرحوم ملا ...
... باخاد

وقوع ... اول رجب ... سال
۱۳۴۲

تقریر رمل و جفر و صفت یک لوح از این خزانه گنج
بنمایم بمرد گوهر سنج چار در چار شو نمایم طرح
بدهم وفق عدد او شرح تا بیابد از این
نمونه بیان عامل صاحب حساب عیان
که بهر لوح شو شانزده خانه از رقمهای شو شانزده گانه
عدد وفق شناختن چه بود چند چون عدد حسن ... بود
چه بود ۱ ۱ ۱ ۱ ۱ ۱ ۱ ۱ ۱



بسم الله الرحمن الرحیم

و هی مشتمله علی مقدمه و فصول مقدمه و خاتمه در بیان تحقیق جفر
در اصطلاحات که از جمله ضروریات است بدان ایدک الله تعالی
که جفر در لغت عرب آهوی روشن را گویند و در اصطلاح ارباب کشف عبا
رتست از ینابیع فیضی که از هر کار فائض الجود منفجر شود و در قلوب اصحاب شهود
و ارباب عهود از مخزن مخزن غیبی و مکنونات لاریبی بحیث کون باعث تحصیل
مرادی کاشفا لکیفیة الحالات و رزقه الله تعالی انه القدیم و باب

باب در بیان اصطلاحاتی که دانستن ان از جمله ضروریات
میباشد ان اصطلاحات را ابجد البسط خوانند اول بسط عددیست و ان حرفی نوع
یکی بسط حروف یکی بسط ترکیبی هر دو نوع مستحسن است و معمول اما در بسط
حروف چنان است که هر کلمه که خواهی اورا مقطع کن و ببین که هر حروف
چه عدد دست از اعداد ابجدی پس استنطاق کن عدد هر یک را جداگانه
اوز

حروف مستنطقه را جمع کن و استنطاق نما و حروف مستنطقه را جمع کن که
بسط عددی است اما البسط حرفی عبارتست از انکه تلفظ کنی حروف را
باز ز بینات ان پس ظاهر است که این بسط را البسط لفظی و ظاهری خوانند
اما البسط طبیعی عبارتست از آوردن حروفی که مقوی بود مر حروف مطلوب
را بحسب طبیعت چنانچه حروف آتشی را هوائی مربی و حروف هوائی را آتشی مربی
همچنین حروف آبی را خاکی و حروف خاکی را آبی اما البسط عزیزی عبارتست از طالب
بودن هر یکی از حروف آبی مر حروف خاکی که هم درجه او باشد چنانچه الف
لطف شد طالب بائی ب و ی ن ص ت ظ و جیم ج
ز ل س ق ت ظ لب دال و ح ل ع س خ غ است
و قس علی هذا سایر الحروف این بسط عزیزی بسیار معتبر است و معمول
ائمه این فن است از بسط الایری ان الغری و البسط مترادفان میان
لا فرق بینهما فی الصور فافهم اما البسط مرتفع بر سه نوع است
اول عددی دوم حرفی سیم طبیعی اما عددی عبارتست
از

از ترفع حروف مطلوب بحسب اعداد که قایم باشد بر آن وضع ابجدی چنانکه
عدد هر یک از حروف مطلوب اگر در درجهٔ احاد است او را بدرجهٔ عشرات ببرند از
واگر بدرجهٔ عشرات است او را بدرجهٔ مآت برند و لهذا مثالی خواستیم که محمد را
ببسط ترفع کنیم از آن بسط تحصیل حروف نمائیم نظر کردیم در میم محمد
۴۰ بود هم چون استنطاق کردیم یعنی بتغیر بحروف ساختیم ت شد باز حی که
هشت بود هشتاد گرفتیم بحرف کردیم ف شد پس از بسط ترفع محمد این
حاصل شد ت ف ت م اما ترفع حرفی عبارت است از ارتفاع هر
از حروف الجدی با ابتثی با اهطمی با القفی بحروف ما بعد
بفاصله مثالی خواستیم که محمد را ببسط ترفع حرفی کنیم بجای میم ن
آوردیم از برای ح ط از برای میم دیگر ن از برای د ه پس این جمله
حاصل شدن ط ن ه اما ببسط ترفع طبیعی عبارت است از ارتفاع
حروف به حسب طبیعت چنانکه حرف خاکی را تبدیل کنیم به حروف آبی و ابی را بحرف ترقی دهند
و آبی را ترقی دهند بهوائی و بادی را باتشی و اتشی را بالکلیه بخود گذارند
بون

پس دال از متواخیه بود برای او ذال آوردیم پس مجموع حروف بسط تواخی این شد
ح م ذ م و علمای جفریه بسط تواخی را بجهة تسخیر و جلب مطلوب الناس و اتحاد اخوان و محبوب بودن
در میان خلایق و تحصیل حاجات و جلب بسیار معتبر دانند چنانکه بعد از این در اعمال مستقل
ذکر کرده خواهد شد اما بسط تقوی عبارت است از قوت دادن حروف بحسب ضرب آنحروف
در نفس خود و این سه نوع است یکی ضرب باطن در باطن و یکی ضرب ظاهر در ظاهر
و یکی ضرب ظاهر در باطن مثالی خواستیم میم محمد را بنهج اول که چهل است ضرب کردیم
در نفس خود شش ۱۶۰۰ شد استنطاق کردیم ض ش شد باز ح که هشت است در نفس خود
ضرب کردیم ۶۴ شد بحروف کردیم و س شد باز میم دیگر ض ش شد باز اقل
دال را در نفس خود ضرب کردیم ۱۶ شد بحرف کردیم و ی شد مجموع حروف مستحصله
محمد بضرب باطن در باطن این است ض ش س و ض ش ی است خواستیم
که محمد را ببسط بقوی کنیم بنوعی که ضرب کنیم عدد ظاهر حروف را در ظاهر
حروفش و مراد از ظاهر حروفش آن است که به بینند که چند مرتبه دارد
از ر

از مراتب اعداد وی آن مرتبه عدد اعتبار نماید مثال الف مرتبه اول است
یک عدد دارد با مرتبه دوم است که عدد دارد جیم مرتبه سیم است که عدد دارد دال
مرتبه چهارم است چهار عدد دارد علی هذا القیاس که نهایت عدد است ۲۹ و مراد
پس میم محمد که ۱۳ است در سیزده ضرب کردیم ۱۶۹ شد بحروف کردیم طس و شد
با خ که ۶ است در مرتبه ششم ضرب کردیم ۲۴ شد استنطاق کردیم دس شد
باز میم را بطریق اول عمل کردیم طس و شد باز دال را در چهار ضرب کردیم
۱۶ شد استنطاق کردیم وی شد پس متحصل از بسط بقوی محمد بحسب ضرب ظاهر
در ظاهر این شد طس ق دس طس ق وی شد اما ضرب باطن در ظاهر بطریق نقش
این است که چون خواستیم محمد را بسط کنیم بعنوان ضرب باطن در ظاهر
پس میم را که چهل است در سیزده ضرب کردیم ۵۲۰ شد پس حا که هشت است
در مرتبه خودش ضرب کردیم ۴۸ شد استنطاق کردیم دس شد و هم باطن را در
ضرب کردیم ۵۲۰ شد مغیر بحرف حیم تک شد باز دال را در باطن ضرب کردیم

شد ۴۱ استنطاق کردیم وی شد پس حرف متحصله از بسط بقوی بضرب باطن در ظاهر
جمع کردیم این شد ک ث دس ک ث وی اما بسط تضاعف
عبارت است از چند شکستن بحسب اعداد مثلاً خواستیم محمد را تضاعف
کرده از آن تحصیل حروف نمائیم میم را که ۴۰ است تضعیف کردیم ۱۶۰ شد مستنطق
کردیم ف شد با ح را تضاعف کردیم ۱۶ شد مستنطق کردیم وی شد باز میم را تضاعف
کردیم ف شد باز دال را تضاعف کردیم ۸ شد بحرف بر دیم ح این حروف حاصله از بسط
جمع نمودیم ف وی ف ح شد اما بسط تکسیر عبارت است از تخصیص حروف بحروف
دیگر بنوعی که کسورات تسعه را اعتبار نماید بهر کسری که در شستن باشد
حرف حاصل کنند مثال خواستیم که محمد را بسط تکسیر نمائیم
از حروف دیگر حاصل کنیم اول میم را که کسورات کریم
بدین نوع است که م چهل است نصف دارد نصف ۲۰
است مستنطق کردیم ک شد دیگر از کسورات میم ده است
که ربع باشد مستنطق کردیم ی شد دیگر از کسورات

میم پنج است ۵ مستنطق کردیم ه شد چون کسور
صحیح چنین دارد دیگر پیش نرفت پس ح را لفف کردیم
د شد ربع گرفتیم ب شد ثمن گرفتیم الف شد بازم
حائم را ۲۱ ک ی ه شد دال لفف کردیم ب شد ثمن
گرفتیم الف شد پس مجموع حروف حاصله بسط تکسیر
محمد را گرفتیم این شد ک ی ه د ج ا ی
ه ب اما بسط تمازج نیکوترین انواع بسط است
و تمازج از باب تفاعل است و در لغت بمعنی آمیختن
بمطلوب است و در اصطلاح جفر عبارت است از آمیختن
اسم طالب با اسم مطلوب اعم از آنکه اسم مطلوب
از اسماء الهی باشد یا غیر آن از مطالب دنیوی یا
اخروی حاصل آنکه بسط تمازج عبارت است از مزاج
کردن اسم طالب با اسم مطلوب است مثلاً
که

لفف کردیم دال الف شد ربع گرفتیم ب شد ثمن گرفتیم الف شد بازم

که محمد را بسط تمازج نمائیم بنوعیکه مطلوب علیم باشد که
اسمی از اسماء الهیه است چون محمد با علیم مزاج کردیم ع م ل
ح ی م م د شد چون محمد را با جعفر مزاج کنیم چنین
شود م ج ح ع م ف د ر میباید دانست که همه جا
در اعمال جفر خصوصاً در اعمال بسط تمازج اسم طالب را با
اسم مطلوب مقدم نمایند وعمل کنند الا وقتیکه مطلوب از
اسماء الهی مشتمل باشد در این حال لابد است از اینکه اسم خود را
مؤخر داشته باشد یا اسم از اسماء الهی مشتمل بر مطلوب باشد
در این حال ابتداء باسم الهی نماید اسم بعده مزاج نموده چنانچه
اسم محمد با علیم مذکور شد و دیگر میباید دانست که در باب
علم محبت تمازج طالب را مطلوب و مقدم داشته و مطلب
بودن از جمله لوازم است سیما در وقتیکه مزاج با اسم از
اسماء الهی نماید وعمل کند بدان مواظبت نماید

و مواظبت داشته باشد در این صورت ضرورت در
اعمال سعیده که ساعت نیکو باشد و قمر باید النور باشد
و نظرات نیکو مناسب عمل بوده باشد اگر ساعت امر مطلق
باشد باید که قمر در برج آتش باشد و اگر بطول خواهند
در برج آبی فی الجمله در ساعت مبالغه بسیار نماید تا شرایط
عمل ما ینبغی بجا آورده باشد چنانچه ائمهٔ دین این فن
گفته اند و همچنین لابدست که هر که عمل کند بعلم جعفر
زیرا اجتناب کند بنگاه مطلقا که گفته اند اتقوا الشهوات منافی
الدعوات و زبان از هرزه گفتن و بهتان و دروغ و تهمت
نگاه باید داشت و لقمهٔ حلال باید طلب نمود و امر بمعروف
و نهی از منکر می باید نمود با بعضی کان خدا الصادق و در اسرار
رنده کانه باید نمود و هیچ کس را دشمن نباید داشت
مگر کسی که قصد هلاک او داشته باشد یا ضرر او ممکن باشد

بجا باید

و میباید که چون بعمل مشغول شود بر کف دست خود این
آیه را بنویسد که بلی قادرین علی ان نسوی
بنانه و ذالک سر الکشف افنیتم الیک
فاحفظه عن الاغیار و همچنین از شرایط
و لوازم استعمال از بخورات لطیفه در اعمال سعیده
و فی الشر بالعکس و بالجمله طالب را با جازت از عاملست
این شرایط مقدمات این فن ثم الکنون بر سر اعمال رویم
و شرح هر یکی از انواع بسط معلوم کنیم باب اول
در اعمال بسط طبیعی و غیر آن و طریق استخراج اسمای ملائکه
و اعوان و قسم و عزیمت و اسماء الله و شرط دعوت در قراءات
و طریق بر نهج که مراد بر آید بر ضمایر صافیهٔ اذکیا واضح
باشد که طریق بسط عدد و حرف ترکیب ائمهٔ این فن
بسیار واقع شده سیما جعفر آدم و جواهر الالواح

اخلاطون و جفر خافیه که بحضرت امام ناطق امام جعفر
صادق منسوب است بدان ایدک الله تعالی که چون خواهی
عمل بسط عزائم کنی باید اول مدعا را به بینی که چیست
و او را زمام کنی چون زمام کردی تکسیر حروف عزائم
هر یک از حروف زمام را و جمیع حروف عزائم را
کرفت جدا گانه بنه که اسم ملائک این عمل از او
حاصل شود بدان نوع که اگر جفت است زمام است
٨ است زوج است چهار چهار ترکیب کنند اگر
فرد است پنج پنج چون ترکیب کردی لفظ ئیل که کلمه
مخصوص ملک است بر این کلمات مرکبه الحاق کن که
نام ملائکه این عمل است چون خواهی که اعوان این ملائکه را
معلوم کنی و اسمای او را خارج کنی بکر حروف ملائکه را
با ئیل و یکبار تکسیر کنی بطریق صدور تا آخر سطر اول
صدور اسمای ملائکه است و سطر دوم تکسیر بکر
بنوعی

بنوعیکه
که در ملائکه عمل کردی در او نیز عمل کنی در مفردات
پنج پنج در مزوجات چهار چهار و کلمه هوش لاحق کنی
تا اسمای اعوان بیرون آید اگرچه اسمای اعوان را بلا
کلمه هوش میتوان ساخت اما اگر الحاق کنی بهتر
خواهد بود چون اسمای ملائکه و اعوان را استخراج کردی
اکنون استخراج قسم و عزیمت و طلسم کنی و بدان نام
ملائکه [illegible] اصل نام بکر با حروف مقرره خالف اند
چنانچه عین تکرار بکر است و تکرار را ببینداز طرح کنی
چون طرح کردی تکرار کردان آن زمام را تا زمام باز
آید چون زمام بیرون آید با اصل مقابله کنی تا اگر غلط
واقع شود بر آن اطلاع یابد و آن را با اصلاح آرد
چون تکسیر تمام کردی یکحرف از قلب ادوار این
تکسیرات بکیر مراد از ادوار بروج اربعه است
و مراد از قلب حروف اربعه که در وسط تکسیر است

و ترکیب کند که اسم اعظم این دعوت و قسم است
بملائکه و اعوان و جملهٔ این عمل پس بات این
تکسیرات ترکیب کند چنانچه گذشت در مفردات
پنج پنج در مزوجات چهار چهار ترکیب کردن به تحقیق
که طلسم این عمل استخراج نمودن پس به بین
که در سطور ملاحظه کند که کدام طبع برادغالب است
بدان برسد مثلاً اگر آتش غالب است بر چیزی باید
نوشت بر آتشی باید دفن کرد اگر باد غالب باشد
بر چیزی باید نوشت و بر باد باید آویخت اگر
آب غالب است بر آب باید انداخت اگر خاک غالب است
باید نوشت بر خاک باید دفن کرد دیگر شرایط
عمل آنکه طالع مطلوب را ملاحظه کنند اثر تمام دارد
دیگر در وقت عمل و محل رسانیدن وقتی باید
باشد که موافق طبع مطلوب باشد و کلمات ترکیبه
از

از سطور تکسیر را بعدد سطور تکسیر بخواند و همچنین خطاب بملائکه
و ارواح و اعوان احمر را و کواکب سعیده نیز بعدد سطور تکسیر
باید خوانده باشد و در حین عمل و خواندن بخورات متعلقه زهره
و مشتری بسوزند اما دعوت کردن بجهت عمل آن است که در سطور
تکسیر عمل نظر کند که اگر اسمی مطابق اسم مطلوب باشد منصوباً و مقلوباً
یافت شود باید که بدعوت این اسم مشغول شود و میخواند چندانکه
مراد حاصل آید اگر چنانچه اسمی از اسماء الٰهی یافت شود که مطابق
اسم مطلوب است در مواد حروف آن اسمی که مطابق با اسم مطلوب است
تحصیل نماید بعد از ان زمام تلاوت نماید آن اسم را و خطاب نماید
بجهت حصول عمل مطلوب باشد چون بدین نوع عمل کند امید و مقصود
بر آید مثال ذالک بدان ایها الطالب که چون خواهی جلب
القلوب کنی بغیر تسخیر دلها کنی باید که جلب القلوب را
زمام کنی باین نوع ج ل ب ا ل ق ل و ب چون
این زمام بطور غریزی کردن چنین ملفوظ لک و ا ب
لک و ع ه ا چون این حروف غریزی طاق است

٥٥ ترکیب کنم کلمه ثیل را داخل کردم چنین شد
د کا بکا ئیل د کهائیل این نام ملائکه جلب القلوب است
و چون حروف نام ملائکه بجی کلمه ثیل زمام است شود این
شود دلک اب ک رک ه ا یکبار دیگر
تکسیر جمله دیگر آخر کنم چنین شود ادهک ک ای
بک چون حروف زمام طارق است ٥٥ ترکیب کنم و
کلمه هوش لاحق کنم چنین شود ادهلک هوش
ای بک هوش این نامها ملائکه جلب القلوب است
جداگانه نگاه باید داشت اکنون بر استخراج عمل طلسم
و عزیمت روم مخرج آن این است ج ل ب ا ل
ق ل و ب د ک ا ب ک رک ه ا چون
این حروف را تخلیص کنم چنین شود ج ل ب ا ل ق و
د ک ر ه تا زمام باز آید این صورت گردد ج ل
ب ق و د ک ر ه چون زمام زوج است

٤٤ ترکیب کنم ه ج ر ا ل ک ب د ا و ق بدین
نوع که جلب اقود ک ر ه ج ر ل ک ب د ا و ق
ه و ج ا ر ل بک کن بلهو دحل اکی ق جبله
ق ل لا د کهر د قبیج چون حروف تکسیر شش است این
کلمات را شش بار بخوانند و بخور بسوزانند در این طلسم
حروف ما ٤ اکثر است پس این حروف بر سنگ سفید بکره
نقش کنند در آب روان اندازند بجهت جلب القلوب عموم
خلایق نافع بود اما استخراج قسم ملائکه و اعوان و ارواح
این تکسیر بدین صورت است ج ه ل ج ا ر ل ک ب و چون
ترکیب این حروف زوج است ٤٤ ترکیب کنم چنین
شود جهلج ادلو اکر جلب القلوب خاص باشد
خواهد آن سنگ را با آب اندازد و آن آب را بخورد
ادده تا مسخر او شود وقت بود که اسم عمل دعوت

مطلوب عمل مذکور بوجه نه بکند بچنین خطاب ملائکه و اعوان
باید کرد بعدد مطلوب سطور تکسیر کرده باشد و باید که در
دعوت اسمی که مطابق مطلوب است مبالغه شود و ورد خود
سازد و دایم بخواند اول شروع کند در روز یکشنبه و هر
روز بعدد اسم و عدد مطلوب و عدد یوم و عدد صاحب یوم
و عدد برجش بخواند تا آخر بعد این مداومت نماید
فی الجمله شرط دعوات و قرائت چند نوع است چنانکه
در کتب ائمه دین مبین این فن مذکور است این نوع
که طالب بود باید که بدان مداومت نماید اما خطاب
بر علم و فعله و ارواح ملائکه بجهت حصول او میشود براین
نوع باید کرد اینست بنام خدای عز و جل و قل عزمت
علیکم یا ایها الارواح الطاهرات الزاکیات
یا ملائکة رب العزت یا الله الذی لا
اله الا هو المقلب القلوب کبنی المطلوب
و عزمت علیکم یا ادکا بکائیل یا رکها
ئیل

ئیل یا عند بسم الله الذی کون فی الارواح
المسطور و عزمت علیکم و اقسم لکم بحق محلکم
فمقامکم و ذکرکم و تسبیحکم و مناسبکم عند
الله تعالی ان تمروا الی الدعوات و تامرهم
فاطاعتی و انجاح حاجتی و هما ادهلکک
هوش و ارملکهوش یا دکا بکائیل یا رکها
ئیل اقسم علیکم یا الله المقلب القلوب
و بحق هذه الکلمات اجمعکم الی لوان تامر
ادهلکاهوش و ارملکهوش بتسخیر مطلوب
الخلایق و الناس اجمعین من الرجال و ا
لنساء و الغلمان و الولدان و الانس و الجان
علی احب القلوب جمیع الالوان فی جمیع الا
ماکن و الازمان و بحق الله الرحمن الرحیم

يا اهل هذا العمل من الارواح والملائكة و
الاعوان والاتباع والاحباب ادر
كوني في جميع الاحوال والازمان اجب
يا دكابكائيل يا ركهائيل سميعا مطيعا بحق
جلبائيل ملوبيل اجيبوني واغيثوني بتسخير
قلوب الخلائق اجمعين وبحق اسم الاعظم
جهلج ادلو بحق هذه الطلسم وهذه
الكلمات جلبا قودك رههج ر لكب
داوق فهوج ار دل بلكق بلهود د
جرا الرق جبذه وللا وكهر دقيح اجيبوني
يا الله المقلب القلوب الرحمن الرحيم يا
مغيث الاعوان ادهلكلهوش ار بلهوش
ان لم تجيبوني بحصول مرادي فسلط الله
عليكم

تعالى دكابكائيل ركهائيل باتونهم شواظ
من نار ونحاس فلا تنتصران تضربون بو
جوهكم وادبارکم فسترعوتكم الى ا
لنار وان اجبتم لي فبشركم الله يوم ا
لقيمة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
فانا بحمد بارك الله عليكم بحق هذه الكلمات
اجيبوني بحصول المرام العجل العجل العجل الساعة الساعة
الساعة الوحا الوحا الوحا اجيبوا داعي الله اجيبوا يوم
ينادي المناد من كل مكان قريب يوم يسمعون
الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج اجيبوني يا
ايها الارواح الطاهرات بحصول مرادي وانجاح
حاجتي اغيثوني اغيثوني يا ملائكة رب العزة
باستجابة تعالى وبتبليغ مرادي برحمة الله رب العالمين

هرچند مبالغه و خطاب بملائکه نماید بهتر باشد تمام شد عمل طریق
بسط عزیزان وغیره

اما عمل بسط ترفع وطریق استخراج
ملائکه واعوان وطلسم وسائر متعلقات بدان ای طالب
که چون خواهی ترقی کنی از درجهٔ عدم سفلی بدرجهٔ علوی
رسی عاجلاً او کان او اجلاً باید که عمل بسط ترفع کنی طریق
آنست که مدعا را نام کنی واین نام را بسط ترفع نمائی
وحروفی که از بسط ترفع نماید وحروفی که از بسط ترفع ان نام
حاصل آید ترکیب کرده کلمهٔ ئیل لاحق کنی که ملائکه عمل ترفع اند
وچون خواهی که اعوان ملائکه بیرون آری تکسیر کنی حروف ملائکه
را بائیل ببین که حرف از ان حروف را به حرف مقرون و
مربوط است برنهج مذکور ترکیب کنی وکلمه هوش لاحق کنی
که نام اعوان عمل بیرون آید بس ترفع نفع ۴۰۴ وفرد
۵۵ ترکیب کنند اما استخراج قسم بر ارواح واعوان
ملائکه چنین است که اصل نام را باید گرفت خالص

سحر

ساقط حروف اوتاد را برداشته ترکیب کرده که قسم است
بر عمله وفعله عمل مراد از حرف اوتاد اول وآخر وچهارم
وهفتم ودهم است در هر سطر این چنین باید گرفت و
ترکیب باید کرد تا قسم بیرون آید این نوع قسم از جمله
نوادر است وقوت تمام دارد اما استخراج طلسم چنان است
که در بسط عزیزان گذشت ان کنت شئت فارجع
الی العمل مذکوره وما بجهت سهولت اسم محمد را بیاریم
ذا العزة والرفعة اصل نام است وچون این نام
منقطع کنم م ح م د ذ ا ل ع ز ت و ا ل ر ف
ع ت شود چون این حروف بسط ترفع عدد کنم
این است ت ف ت م خ خ خ خ خ خ
س ی ش خ خ د ن س ی ش د ع ن
چون این حروف را بسط ترفع تخلیص کنم این

ترکیب بزرد ت ف م ح س ی ش ض د ف
چون این حروف را خالص کنیم که از بسط ترفع
زمام حاصل آید زوح ت ۴۴۴ ترکیب کنیم
چنین شود لغمغائیل سلیشضائیل ذنائیل
این اسماء ملائکه عدد بسط ترفعند چون این حروف
ملائکه را بسط عزیز کنیم این نوع شود ش ض ل ض
ل ظ ح ط ف ذ ض م چون این حروف عزیز را ۴۴۴
ترکیب کردیم کلمه هوش ملحق کردیم اسماء اعوان بدین
آمد بدین تالیف شضلظهوش عظفلهوش
ضمهوش اما چون خواستیم که استخراج قسم نمائیم پس زمام
احمد را که محمد ذو العزه و الرفعه بود با حروف بسط
ترفع کم گردانیم با این قسم ترکیب کردیم م ح م د ذ
و ال ع ز ة و ال ر ف ع ه س ی ا ش ض ن

چون

چون حروف او تا دار ابی سطر برداشتیم این حاصل
آید م ذ ل ع م ت ی ن چون این حروف را ترکیب
کنیم بدین مقال متذ لعت ین اما استخراج این
محمد هم از حروف خالصات محمد ذو العزه دال بر ف
ع ه با حروف بسط ترفع باید کرد بنوعیکه در محل بسط
عزیز گذشت یعنی تکسیر باید کرد تا زمام باز آید
و حروف آن را ترکیب کرده طلسم ساخت و تکسیر خواند
و بطلبی که مایل بود رسانید و در تحریر این کلمات
را مندرج نماید اما بقیه احوال و متعلقات این چنین ارواح
که در محل بسط عزیز گذشت اما تعریف و خطاب
ملائکه و اعوان بر این نهج باید کرد تا مراد حاصل شود
بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا

يا ايها الارواح العاليات الطاهرات الزاكيات بحق
الهنا والهكم وبحق الاسماء العظام واقسمت عليكم يا ملائكة
رب العزة قمقمائيل ستنضائيل دنائيل بحق الله الذي
لا اله الا هو الرفيع العزيز الذي رفع السموات بغير عمد ترونها ان
تجيبوا مرادي ومطلوبي من الرفعة والقوة والاقبال بامر الله الملك المنان
المتعال يا قمقمائيل ستنضائيل يا دنائيل اجيبوا سميعا مطيعا
لامرا معينا واقسمت عليكم بحق الله وبحق الاسماء العظام الكرام ان
تجيبوا جميع قبلكم واتبعكم الى ما هؤلاء الاعوان وسخروهم
لعمل مرادي بحيث يكون معينا لامري في جميع ما اريد من الترفيع
والتعزيز بحسب العاجلة والآجلة يا ايها الارواح العاليات و
يا ملائكة رب العزة يا ايها الاعوان اجيبوا واعينوني في
حيث الارتفاع العزة والعلو عاجلة وآجلة وكونوا اعواني
انصاري واعواني في جميع الاحوال والآن يا ايها الارواح العاليات
الغالبات يا ملائكة هذا العمل يا ايها الاعوان اجيبوا و
اعينوني سميعا مطيعا بحق عزرائيل قمقائيل وبحق هذ
ه الطلسمات والكلمات الطيبات الى آخر سبق ذكره
يا ايها

يا ايها العاملين على حصول مرادي وانجاح حاجتي وطلبتي وارتفاع
بحسب العزة والرفعة والعلو وقضاء حاجتي في الدين والدنيا اجيبوا
داعي الله اجيبوا بامر الله اعينوني لحصول مرادي من الترفيع والاعزاز
عاجلة وآجلة يا ايها الاعوان اجيبوا واطيعوني واجلبوا القلوب
الخلايق اجمعين لقضاء حاجتي وكفاية مهماتي من الترفيع والتعزيز
وحصول القبول والعز في الآخرة والاولى اطيعوني اجمعين بحصول
مرادي في الدين والدنيا برحمة الله رب العالمين يا ايها الاعوان
ان لم تجيبوا فسلط الله عليكم هذه الملائكة قمقائيل ستنضائيل
ستنضائيل دنائيل بايديهم شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران
فلا تنتصران يضربون وجوههم وادبارهم وليس عونكم الى النار
وان اجبتم فبشر لكم الله تعالى يوم القيمة ان لا تخافوا ولا
تحزنوا وابشروا بالنجاة بارك الله عليكم اجيبوا واطيعوني
واسرعوا الى حاجتي وكفاية مهماتي اجيبوا ٣ العجل ٣
العجل ٣ الوحا اجيبوا اجمعين رحمة الله عليكم اجمعين

فصل در عمل تمام ارتج اينها عمل لغايت قوي ومعتبرست وطريق
آن است كه بين مطلوب چيست وآن در كدام اسم الهي يافت

میشود چنانکه اگر علم خواهی علیم بکر اگر من خواهی اسم غنی
بکر وعلی هذا القیاس مزاج کنی چون مطلوب بگیر اسم خود را
با اسم مطلوب اگر در احد متمازجین کسر آید از دیگر اقل
مکرر کنی تا آنکه متساوی شوند چون کردن تکسیر کنی و آن جزء
رابعه و لفظ مدعا یا عدد حروف مطلوب جمع تکسیر سطور آخر را
ترکیب کنی و کلمه ئیل را الحاق کنی که ملائکه عملند
وچون خواهیکه خلیفه برون آری واین خلیفه سید اعوان
است تکسیر حرف از سطر مزاج واوتاد را از سطر اول و آخر
ترکیب و کلمه طیش یا و الحاق کنی که خلیفه اعوان میباشند
اما اسماء ائمه اعوان از صدور ماخر بکر با الحاق کلمه هوش اما
استخراج قسم از حروف اوتاد زمام است و این در عمل ترفع
مذکور شد لکن اینجا زیاده [illegible] است و این بسط نمودن حروف
از اوتاد است به بسط حرف و ترکیب نمودن آن
حروف و استخراج طلسم از کلمات مرکبه از تسطیر

مزاج

مزاج تکسیر است در ممزوجات ۴۴ در مفردات ۵۵
واین ضابطه در سایر مخارجات مرکبه مرعی است مثال فی
محمد که طالب بود و مطلوب علیم نوشتیم و مزاج کردیم چنین
شد ح م ل ح ی ا م م وچون خواستیم این سطر را
بنظایر علیم یعنی بعدد حروفش تکسیر کردیم چون سطر ثالث را
ترکیب کردیم و کلمه ئیل لاحق کردیم این دو ملک بیرون آمدند
حملغائیل لمیمائیل چون اول مزاج و آخر مزاج اول
سطر ثانی و آخر او را برداشتیم از سطور مزبور اسماء اکم
خلیفه اول و آخر سطر اول و ثالث بیرون آمد علی حمطیش
وچون صدور ماخرهات را برداشتیم از سطور مزبوره
اسماء اعوان بیرون آمد بر این وجه علی حموش و
حمهوش اما چون حروف اوتاد برگرفته از زمام و بسط حرف
کرده او را ترکیب نموده قسم پیدا شد بر این طریق علح
بمحد حمم یلح حلیع ملم اما طریق تعریف

و خطاب بر عمل و فتیله چنانست که در اعمال سابقه مذکور شد
و باید که بدعوات اسم علم مشغول شود ابتدا از یکشنبه کرده
شنبه تمام شود هر روز بعد ضرب محمد بعلیم و ضرب ماحصل در
عدد صاحب یوم بخواند و هر روز بخور لطیف بسوزاند و خطاب
کند برنهج سابق بر موکل این عمل و هر روز طلسم عمل هر کار از شنوبان
صاحب آن روز است باید نوشت بطریقی که در عمل مذکور شد نمایند
باشند رسانیده و مداومت نماید که در یک هفته مراد بر آید اگر در
هفته بر نیاید هفت هفته بخواند برنهج مذبور

خاتمه
در بیان آیه و استکشاف امر مخفی و آن بر این انواع است

نوع اول آنست که اصول خمسه که عبارت از اسم و لقب و کنیت است
و طالع و صاحب طالع را استخراج اصول نماید طریق آنست که اصول خمسه را
تکسیر نمایند خالص تکسیر صدور و مؤخرات چندانکه زمام بر آید حاصل
شود پس صدور آن تکسیر بگیرد و زمام کنند و تکسیر نمایند تا آخر باب بلا
مؤخرات را تکسیر نمایند و سیر دهد تا آخر باب و همچنین صدور و مؤخرات
را جدا جدا گرفته تکسیر کنند تا آخر باب ما بجهت سهولت احتیاط
در کتب مبتدیان این مثل نمودیم و طریق صدور و مؤخرات گرفتن بیان
کردیم در اسم محمد اصل زمام م ح م د و صدر اول م د ح مأخر اول
ح م صدر دوم م ح د مأخر دوم ح د م صدر سوم م د ح مأخر سوم د ح م م ح م

در پندیات منه

نیم نانی گر خورد مرد خدا — بذل درویشان کند نیمی دگر
ملک اقلیمی بگیرد پادشاه — همچنان در بند اقلیمی دگر

پسر نوح با بدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت مردم شد
عاقبت گرگ زاده گرگ شود — گرچه با آدمی بزرگ شود

زمین شوره سنبل بر نیارد — در او تخم عمل ضایع مگردان
نکوئی با بدان کردن چنانست — که بد کردن بجای نیک مردان

فرق شاهی و بندگی برخاست — چون قضای نوشته آمد پیش
گر کسی خاک مرده باز کند — نشناسد توانگر از درویش

از شکم خیره نباشد — تا نکن پشت بجد تا تا

آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از او بصیقل زنگ

با سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ

بروزگار سلامت شکستگان دریاب که جبر خاطر

مسکین بلا بگرداند چو سایل از تو بزاری طلب کند نانی

بده وگرنه توانگر بزور بستاند دوش مرغی بصبح می نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش یکی از دوستان

مخلص را مگر آواز من رسید بگوش بانگ مرغی

چنین کند مدهوش گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح خوان و من خاموش بذکرش هر چه بینی

در خروش است ولی داند درین معنی که گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانست که هر خاری بتسبیحش زبان است

شکم زندان باد است ای خردمند ندارد هیچ عاقل باد در بند

چو باد اندر شکم پیچد فرو هل که باد اندر شکم بارست بر دل

حریف گران جان ناسازگار چو خواهد شدن دست پیشش مدار

لاجرم زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالم است دوزخ او

زنهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار

آن شنیدستی که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

شد غلامی که آب جو آرد آب جو آمد و غلام ببرد

دام هر بار ماهی آوردی ماهی این بار رفت و دام ببرد

صیاد نه هر بار شکاری ببرد افتد که یکی روز پلنگش بدرد

چو آید ز پس دشمن جان ستان ببندد اجل پای مرد دوان

در آندم که دشمن پیاپی رسید کمان کیانی نشاید کشید

دست دراز از پی یک حبه سیم   به که ببرند بدانگی و نیم

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور   کوشش بیفایده است وسمه بر ابروی کور

اگر بهر سر مویت هنر دو صد باشد   هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد

چکند زورمند وارون بخت   بازوی بخت به که بازوی سخت

گر بغریبی رود از شهر خوش   سختی و محنت نبرد پینه دوز

ور بخرابی فتد از مملکت   گرسنه خسبد ملک نیمروز

آنکه گردش گیتی بکین او برخاست   بغیر مصلحتش رهبری کند ایام

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید   قضا همی بردش تا بسوی دانه و دام

رزق اگر چند بیگمان برسد   شرط عقل است جستن از درها

ور چه کس بی اجل نخواهد مرد   تو مرو اندر دهان اژدها

شب هر توانگری بسرائی همیرود   درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست

هنرور که بخشش نباشد بکام   بجائی رود کش ندانند نام

چو پرخاش بینی تحمل بیار   که نرمی ببندد در کارزار

بشیرین زبانی و لطف خوشی   توانی که پیلی بموئی کشی

تحمل کن انجا که بینی ستیز   برد قرزم را تیغ تیز

پشه چو پر شد بزند پیل را   با همه تندی و صلابت که اوست

مورچکان را چو بود اتفاق   شیر ژیان را بدرانند پوست

هرگز ایمن ز مار ننشستم   تا بدانستم آنچه خصلت اوست

زخم دندان دشمنی بتر است   که نماید بچشم مردم دوست

چه خوش گفت آن تهی دست سلحشور   جوی زر بهتر از پنجاه من زور

گرچه بیرون ز رزق نتوان خورد   در طلب کاهلی نشاید کرد

غواص گر اندیشه کند کام نهنگ   هرگز نکند در گرانمایه بچنگ

گر بود گر حکیم روغن را

بر نیاید درست تدبیری — گاه باشد که کودکی نادان
بغلط بر هدف زند تیری — در امید بسی شد دریغ عمر عزیز
که آنچه در دلم است از درم فراز آید — امید بسته
بر آمد ولی چه فایده زانک — امید نیست که عمر دوباره
باز آید — ای زبردست زیردست آزار — گرم تا کی
بماند این بازار — بچه کار آیدت جهانداری
مردنت به که مردم آزاری — قرار در کف آزادگان
نگیرد مال — نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال — آنکه با نبات
عارضش آب حیات میخورد — در شکرش نگه کند هر که نبات
میخورد — برو هر چه می بایدت پیش گیر — سر بانداری سر خویش گیر
شب پره گر وصل آفتاب نخواهد — رونق بازار آفتاب نکاهد

سالها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسنی — سالها باید
که تا یک پنبه دانه زیر خاک — یا بموری حله گردد یا شهیدی را
کفن — سالها باید که تا سنگی به پیش آفتاب
در بدخشان لعل گردد یا عقیق اندر یمن
سالها باید که تا یک نطفه اندر رحم — صف شکنی
گردد بمیدان یا عروس انجمن — یا که باید طفلکی
درس خواند بی ریا — حجة الاسلام گردد یا بمیرد در کفن
یا که باید تو کشی زحمت بر آن علم زهد — عالم
تحریر گردن یا چه در انجمن — سنه ۱۳۳۲

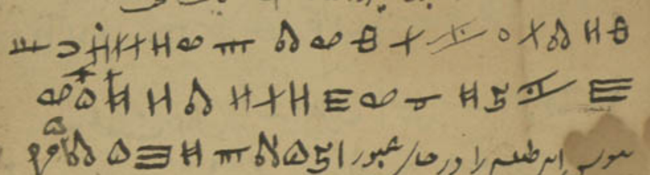
در عمل مرطاهی از شیخ بهاء... دیدم بخط شیخ بحر العرفان در روز یکشنبه و دوشنبه
و سه شنبه روزه بدارد و ترک حیوانی کند و لباس پاک و طاهر بپوشد و ... حوض ... از ...
باید در جای خلوت پاک زمانی باشد و این ... روز هر روز ... بار بخواند
تا روز چهارشنبه شب هر روز عزیمت را ... نزد طلوع آفتاب هر قدر که خواهد افراد ببرد
بهر مرد بنویسد سلطان حق ... خرد ... و در دستمال ... اما
جمع نباشد و افت آن باشد ... عدد از سکه ایران عصر در آن بگذارد
و دستمال روی اروی شد و نظر بدو بکند و شروع بخواندن عزیمت و بعدد مذکور در حین
خواندن مرد ... بسمای ... خواهد ... اشک ... بعد رب العالمین
... السموات والارض ... محمد ... طتبوش
طلبرشی طملشی یناخوشی یناحوشی نباخوشی حلیوشی
حلیوشی حلبوش اسطالوشی الطاهوشی حلبرشی ...
آماانیوشی ساعوشی شماعوشی کلمحوشی بیناطو
یثباطوش لولاطوش آرا اینوشی حماطوشی حمواطلشی
طیشی حموطی توشی شحاطموشی شحیاطموش تمام شد
بعد از آن ... یا غیب ... بخواند بعد از آن
سرلق ایف ... تا چهل روز هر روز هزار مرتبه ... یا غیب ... در مکان خلوت
... روز روزه بدارد و ترک حیوانی کند و هر روز ... مرتبه ... بخواند ...
باید بنشیند ... زن ... بسم الله الرحمن الرحیم اقسمت علیکم یا شیخ باخفع
یا شیخ لحق ارجل جهوش جیوش سلطان جیوشی
ان ینفذ ل ... القر طماسیات بفظلیحا الصدمع
مسکته امیرنا ... العصر وان لم تفعل فسلط
الله علیکم ... ومن نار ونحاس وحدید فلا
تنتصران ... وجوهکم وایدیکم ...
الوحا

الوحا الوحا الساعة الساعة

یا اسرافیل

٨	٦	٤	٢
٢	٤	٦	٨
٦	٨	٢	٤
٤	٢	٨	٦

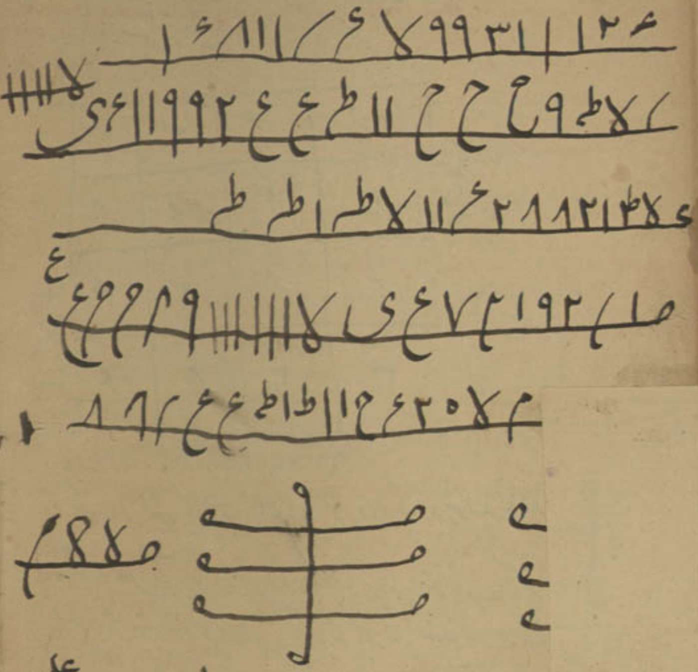
و ... بنویسد یا غیب ... و روز دیگر او بنویسد یا المره و بعد از
شدن عمل خزینه را بنویسد ... مرتبه یا مذهب بخواند و ...
کند و غیبت نکند و همه کس نداند که بچه کار مشغول ... خرج ...
و بعد از یک ... بول سیزده ماه ... بیت ...



... را در حال عبور ...
... حلال ندارد از ...
... زنهار ... حرام ... که ... حواس ...

با حوری رسد و همه او کرده ملکوید فلان حررا معلان کس والا ترا ہلاک
حاهم کرد بایه باطهارت باشد در حال حالی یا طرحمیتا با شتیشیا
یا شتستا

دوعا این ست در ام حلار لبه ساعت الحوس



علی
اوحو فلان ۵ ـبـ ـبـ فلان ـبـ ـبـ ٧

ـت محبت فلان رایته ه فلان البحل ـسـ الوحا ۳
ال ۳ رتهار حراهی بهان به ارس عصوبه حا سا
واحرت ـسـ ـبـ هر گاه خانه ارکس جزی بکرد به همی نبت به
اوم ثوبت سوره واللیل را بخوانه دیگر به فلان ای فلان امب اثر وہا

اندر زمانه بود سلیمان نامدار　　اسکندری که بود جهانگیر روزگار

نوح نبی که نهصد و یک الف کرد عمر　　آخر بدست مرگ بشد ترک ادوار

افسوس که گل رخان کفن پوش شدن　　از صحبت ما آشنا و فراموش شدن

آنانکه بهدر زبان سخن میگفتن　　آیا چه شنیده اند که خاموش شدن

چهار کلام مخفی بیا بخوانید یا خدا یا تو بعزت

بنشین بحرمت برو بهمت چهار گوهر پیاله دو چشم مرشد

دو چشم خود هو حق یا علی مدد سالکان جمع مردان

جبر درویش را عشق است الفنا هو حق یا علی مدد

لعل مردان داد در لوان جبر درویش را عشق است

... تی کردن این است همت از الله مدد از

... دشمن فنا هر که بر افتد در افتد

... شکست خورد همت چهل تن از پیر در

... جلال الدین حیدر از برای موذن منافق گفتم هو

چه بینی بلا را لعنت حق بور شد نور ظهور شد

بدو بلا را رشد موذن منافق کور شد

از ضرب نمودن هر یکی از حروف طالب و مطلوب که محمّد و جعفر و تحصیل حروف از حاصل
ان ضرب مباشر حاصل محمّد و مطلوب جعفر میم و جیم ضرب کردیم ۱۲۰ شد استنطاق کردیم ل ق شد
ح در ع ضرب کردیم ۵۶۰ استنطاق کردیم س ش شد میم را با ف ضرب کردیم
۳۲۰۰ شد معنی حرف ساختیم ش غ غ ع شد دال را در ض ضرب کردیم ۳۲۰۰ شد استنطاق کردیم
ض شد پس حروف مستحصله از بسط تضاعف محمّد و جعفر این شد ک ق س
ث ش غ غ ع ض شد و طایفهٔ دیگر از جفریان از بسط تجامع عدد طالب را با عدد
مطلوب جمع کنند با ضرب و از آن تحصیل حروف نمایند و این نوع اگر چه خالی از صواب
نیست لیکن طریق اول اتم و اکمل است در اجابت مقرون چون طریق عمل معلوم ا
احتیاج بمثال نشد اما بسط تواخی عبارت است از طلب کردن حروف متشابهه
که قرین یکدیگر باشد و این بسط را البسط المتشابهه نیز خوانند و بسط تزاوج نیز گویند مثلاً خواستیم
که محمد را بسط تواخی نمائیم چون در حروف محمّد نظر کردیم میم از حروف مفرده بود غیر
متواخیه و متزاوجه و متشابهه نبود بجای خود گذاشتیم چون ح از حروف متشابهه
بود بجهة او خ آوردیم بعد از آن نظر کردیم در میم دوم چون مفرده بود بجای خود گذاشتیم
م

چون بعد از رفع طبیعت و تأثیر بحسب طبیعت ترقی نیست مثالش خواهیم
محمد را رفع طبعی کنیم میم که حرف بار است و در رفع عدد آن دو بجای خود درج شود محمد
را زه آوردیم و دال را حیم آوردیم چنین شدم رحج این حروف از بسط رفع
طبیعی بحصول رسید اما بسط تجامع عبارت است از جمع نمودن هریک از حروف
و حروف طالب مطلوب و تحصیل نمودن حروف از بسط اجتماع مثالش محمد را بسط تجامع
کردیم و از تحصیل حروف نمودیم اول محمد را که طالب نوشتیم بعد از آن جعفر را که مطلوب است
نوشتیم باین نهج م ح م د ج ع ف ر پس میم محمد را که ۴۰ با جیم جعفر که ۳ ملیا شد
جمع کردیم همان ح م حاصل شد بعد از آن ح محمد و ع جعفر را که جمع کردیم هفتاد و هشت شد ۷۸
استنطاق کردیم ح ع شد م دیگر محمد را با ف جعفر که جمع کردیم ۱۲۰ استنطاق کردیم ق ک شد
دال محمد را با ر جعفر جمع کردیم ۲۰۴ شد معیر حروف ختیم د ر شد پس از بسط تجامع حروف
متحصله جمع شد ج م ح ع ل ق د ر طریق عمل هر یک از این بسطها در آخر
ذکر خواهیم کرد طریقی که هیچ خطائی نخواهد شد اما بسط تضاعف عبارت است
از